

پژوهشنامه عرفان

دوفصلنامه علمی، سال یازدهم،
شماره بیست و یکم،
پاییز و زمستان ۱۳۹۸،
صفحات ۱۴-۱

بررسی تحلیلی برهان آقا محمدرضا قمشه‌ای

در اثبات حقیقت لاشروط مقسمی

سید مرتضی حسینی شاهرودی *

حسین اسعدی **

چکیده: در این مقاله به طرح برهان فنی آقا محمدرضا قمشه‌ای در اثبات حقیقت لاشروط مقسمی پرداخته و نشان داده‌ام که چگونه این برهان با دو تقریر معروف از جمله تقریرهای گوناگون برهان صدیقین خویشاوندی دارد، بلکه با دو تقریر از برهان صدیقین به دفاع از ایده بنیادین برهان آقا محمدرضا قمشه‌ای پرداخته و با مدد جستن از اصول و تصریحات ملاصدرا، به نقدهای احتمالی و از جمله نقد استاد جوادی آملی، پاسخ داده‌ام. آقا محمدرضا قمشه‌ای از نظر در طبیعت وجود، ضرورت ازلی آن را نتیجه گرفته و افزوده‌اند که قید بشرط لا، نقشی در این ضرورت ندارد، چراکه مفهوم وجود از طبیعت وجود بدون هرگونه ملاحظه غیر، اعم از حیث تعلیلی و حیث تقیدی انتزاع و حمل می‌شود. لذا وجود لاشروط مقسمی، حضرت حق است و نه وجود بشرط لا که در آن ملاحظه غیر مطرح می‌شود. باید آگاه بود که به مقتضای اصالت وجود مفهوم وجود دارای فرد است و مؤخر از اثبات نحوه خاصی از وجود نیست. از این مطلب در اثبات طبیعت وجود در خارج استفاده شده است که مفهومی بنیادین در اثبات آقا محمدرضا قمشه‌ای می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: لاشروط مقسمی، آقا محمدرضا قمشه‌ای، طبیعت وجود، اثبات، برهان

e-mail:shahrudi@ferdowsi.um.ac.ir

* دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

** دانش آموخته دکتری حکمت متعالیه، دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)

e-mail:asaadi.h91@gmail.com

مقاله علمی پژوهشی است. دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۱۱/۲۶؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۷/۹

مقدمه:

میان عارف و فیلسوف در باب مسئله وجود اختلاف است. مدعی اهل عرفان این است که «وجود» حقیقت واحد بدون شریک است و تنها یک فرد مطلق دارد. اما مدعی اهل حکمت این است که وجود یا واجب و یا ممکن است و واجب، واحد و بلاشریک است.

عارف اگرچه خود را از ارائه دلیل بی نیاز می داند، اما برای ارائه و تبیین مشهود خود از دلیل بهره برده است، لذا هنگامی که به کتاب *تمهید القواعد* ابن ترکه مراجعه می کنیم و یا به رساله *نقد النقود* سید حیدر آملی، دلایلی را در اثبات مدعی عارف می یابیم. استاد جوادی آملی در کتاب *تحریر تمهید القواعد* دلایلی که در اثبات حقیقت لاینشرط مقسمی، ارائه شده است را همگی ذیل یک نقد مشترک گرد آورده و یک اشکال را در تمام آن‌ها - از جمله تقریر آقا محمدرضا قمشه‌ای در حاشیه *تمهید القواعد* - ساری دانسته‌اند و آن اشکال این است: در تمام آن‌ها میان حکم مفهوم و حکم مصداق خلط شده است (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۴۳-۴۲).

ایشان سپس براساس تقریر خاص علامه طباطبایی از *برهان صدیقین*، به اثبات حقیقت لاینشرط مقسمی پرداخته و تأکید و اصرار فراوان نموده‌اند که:

تنها تقریبی که به عنوان اولین مسئله فلسفی می تواند مطرح شود و توان تأمین موضوع عرفان نظری و اثبات وجوب آن را دارد، تقریب استاد علامه طباطبایی است (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۷۴۱).

بنایی که استاد جوادی آملی بر مبنای *برهان صدیقین* علامه طباطبایی، استوار نموده‌اند به طور خلاصه این گونه است:

یک. تنبیه به اصل واقعیت به عنوان یک گزاره بهره‌مند از ضرورت ازلی.

دو. بیان اینکه مصداق اصل واقعیت، هیچ کدام از واقعیت‌های محفوف به عدم سابق و لاحق نیست، جامع ذهنی آن واقعیت‌ها نیز نیست، مجموع واقعیت‌های دارای ضرورت ذاتی نیز نیست، بلکه شخصی است که همه امور یاد شده به او قیام دارند (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۷۴۸).

ایشان بیان داشته‌اند که گام اول استدلال را می توان از طریق ضرورت ازلی ام‌القضا نیز طی کرد. در این نوشتار در باب اثبات ایشان سکوت می کنم. بررسی این اثبات می تواند موضوع

مقاله‌ای تازه باشد، اما رهنیدن اثبات آقا محمدرضا قمشه‌ای از نقد استاد جوادی آملی جزء مهم‌ترین اهداف این مقاله است که خواهد آمد.

هندسۀ معرفتی این نوشتار به قرار زیر است: در ابتدا جوهرۀ کلام استاد جوادی آملی را دربارهٔ دیگر اثبات‌های لایشرط مقسمی عرضه خواهیم نمود. سپس به بیان مدعای اهل عرفان از زبان آقا محمدرضا قمشه‌ای دربارهٔ حضرت حق پرداخته و در ادامه برهان ارائه‌شده از طرف ایشان در تعلیقات مقدمۀ قیصری بر *فصوص الحکم* ابن عربی، خواهد آمد.

بررسی تحلیلی این برهان در ادامه کار ماست و سپس نشان خواهیم داد چگونه این اثبات با دو تقریر از تقریرهای برهان صدیقین مرتبط می‌شود و خواهد آمد که چگونه می‌توان به نقدهای احتمالی پاسخ گفت.

نظر استاد جوادی آملی دربارهٔ جغرافیای اثبات لایشرط مقسمی

یک. باید استدلال ارائه نمود که وجود مطلق یک مفهوم نیست. اثبات مطلق وجود سودمند نیست بلکه اثبات وجود مطلق لازم است. چراکه شخص می‌تواند بگوید که پس از فراغت از بیان اصالت وجود «الوجود المطلق، بما انه وجود مطلق» دارای مصداق نیست. آنچه در خارج است مصادیق کثیر مشکک است (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۷۲۵).

دو. تقریر برهان بر وحدت وجود از طریق وحدت مفهوم خلط بیان حکم مفهوم و حکم مصداق است. ایشان بیان سید حیدر آملی در *نقد التقود* (آملی، ۱۳۸۶: ۶۲۶) را مبتنی بر پیش‌فرض گرفتن، مصداق موجود مطلق، دانسته‌اند. لذا آن اثبات نیز آنچه باید اثبات کند را پیش‌فرض گرفته است (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۷۲۷).

سه. راهی که در حکمت متعالیه برای اثبات انحصار وجود، در شخص یگانه برداشته شده است همان امکان فقری (ملاصدرا، ۱۳۴۰، ج ۲: ۲۴۴ و ۱۳۴) و بیان رابط و مستقل (طباطبایی، ۱۴۲۴: ۳۹) می‌باشد. در عرفان نظری از این برهان تحت عنوان مقید و مطلق، نام برده شده است. به تصریح ایشان از وجود مقید نمی‌توان مطلق را نتیجه گرفت، مگر اینکه آن را در قالب برهان امکان ماهوی یا امکان فقری عرضه کرد (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۷۲۴).

و نیز برهان رابط و مستقل از آنجا که یک برهان فلسفی است، و برهان فلسفی اولاً قادر به اثبات وجود بشرط لا است و نه وجود لابشرط مقسمی، ثانیاً برهان فلسفی نمی‌تواند اسناد وجود به غیر واجب را مجاز بداند چرا که برهان فلسفی رتبه ایجاد می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۷۴۵).

چهار. آنچه مشترک میان تمام تقریب‌های برهان صدیقین است، و از جمله تقریب سبزواری توقف آن‌ها بر اصالت وجود و تشکیک وجود است و این پذیرش برهان صدیقین را از اثبات حقیقت لابشرط مقسمی عقیم می‌دارد. چرا که اگر کسی با عصای تشکیک گام بردارد باید همواره در حیطة محدودیت‌های ناشی از آن ابقا شود (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۷۴۲).

پنج. در تشکیک کثرت حقیقی است و اسناد وجود به غیر واجب اسناد الی ماهو له است، واجب اعلی‌المراتب است و اگر چیزی اعلی‌المراتب شد ردیف برمی‌دارد و در برابر دیگر چیزها قرار می‌گیرد لذا نمی‌توان گفت اسناد وجود به غیر واجب مجازی است. آنچه برهان صدیقین بر مبنای تشکیک اثبات می‌کند تنها تعینی از تعینات لابشرط مقسمی است که موضوع عرفان نظری می‌باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۷۴۲).

شش. آقا محمدرضا قمشه‌ای در تعلیقات بر *تمهید القواعد* بیان فشرده‌ای در اثبات لابشرط مقسمی دارند که از طرف استاد جوادی آملی نقد شده است:

در این مطلب برهانی است که خداوند به فضل خویش بر ما عرضه داشته است و تمام‌تر از دیگر براهین این بحث است و ما آن را در رساله‌ی جداگانه بیان داشته‌ایم و خلاصه آن برهان این است که از وجود من حیث هو هو، یعنی نفس طبیعت اطلاقی، با عزل نظر از همه اعتبارات و حیث‌های تعلیلیه و تقیدیه مفهوم وجود انتزاع و حمل می‌شود و آنچه این‌گونه باشد واجب‌الوجود است (ابن ترکه، ۱۳۶۰: ۲۸۶).

آقا محمدرضا قمشه‌ای این برهان را ابتکار و الهام شخصی خود می‌داند. استاد جوادی آملی در نقد این تقریر فرموده‌اند:

تمامیت این برهان بر فرض تحقق اصل طبیعت وجود در خارج است و آنچه تاکنون اثبات شده اصالت حقیقت وجود و اشتراک مفهوم آن است (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۲۶۹).

در تعلیقات بر مقدمه قیصری بر شرح *فصوص الحکم* ابن عربی، تعلیق‌های مفصل - که بیش از دو صفحه می‌باشد - به نام آقا محمدرضا قمشه‌ای و به کوشش سید جلال‌الدین آشتیانی چاپ و پخش شده است، به ظن قریب به یقین آن رساله جداگانه که آقا محمدرضا قمشه‌ای از آن در تعلیقات *تمهید القواعد* نام می‌برند، همین تعلیق مفصل است که مشتمل بر برهان ایشان در اثبات حقیقت لابشرط مقسمی، و نیز توضیحات و روشنگری‌هایی دربارهٔ مباحث اصلی عرفان می‌باشد.

روشنگری‌هایی به بیان آقا محمدرضا قمشه‌ای

در باب جایگاه حقیقت لابشرط مقسمی در عرفان نظری

حضرت حق بنابر مشرب عرفان، حقیقت لابشرط مقسمی است که از آن با نام‌هایی چون عنقای مغرب، غیب مجهول و غیب هویت نام می‌برند. وجود بشرط لا مرتبهٔ احدیت و غیب اول و تعین اول است. وجود لابشرط قسمی همان وجود عام منبسط بر اعیان و اشیا است که به نفس رحمانی نیز از آن تعبیر می‌کنند. وجود «لابشرط قسمی» ظل حقیقت لابشرط مقسمی است. بنابر نظر تحقیق حضرت حق، وجود لابشرط مقسمی است که «نفس طبیعت وجود من حیث هو هو» می‌باشد. باید آگاه بود که اگر وجودات اشیا افراد آن طبیعت باشند، امثال او خواهند بود و این مسئله تالی‌های فاسدی دارد. آنچه با اشیا معیت دارد ظل آن حضرت است که همان نفس رحمانی و لابشرط قسمی است (قیصری، ۱۳۷۵: ۳۷). آقا محمدرضا قمشه‌ای در بیانی ظریف ریشه‌یابی می‌نمایند که چرا اهل حکمت حضرت حق را وجود بشرط لا می‌دانند: وجود از آنجا که حیث ذاتش تحقق است، بهره‌مند از وجوب است و از آنجا که واجب، ماهیت انیت اوست، در او هیچ حیثی جز حیث وجودی نیست و از اینجا این مسئله نشئت گرفته است که حضرت حق، وجود بشرط لا، می‌باشد. آقا محمدرضا قمشه‌ای تصریح دارند که «بشرط لا» از لوازم ذات حضرت حق است و دخلی در وجوب آن وجود ندارد. لذا وجود بشرط لا عین وجود لابشرط، به حسب هویت است و اختلاف تنها در اعتبار است و اینکه هو اشاره به مقام ذات دارد که غیب مجهول است اما غیب مجهول هنگامی که ظهور می‌کند، می‌شود الله، که اسم برای ذات حق بحسب ظهور ذاتی آن است (قیصری، ۱۳۷۵: ۲۷).

ارائه و تحلیل برهان آقا محمدرضا قمشه‌ای در اثبات لابشرط مقسمی

آقا محمدرضا قمشه‌ای در تعلیقات بر مقدمه قیصری، چنین آورده‌اند:

تحقیق مقام نیازمند مقدمه‌ای است و آن اینکه مصداق بالذات هر مفهوم آن چیزی است که مفهوم با عزل نظر از جمیع مایغایر او انتزاع می‌شود که این مایغایر اعم از حیثیت‌های تعلیلیه و تقیدیه است و مفهوم بر آن چیز با عزل نظر از جمیع مایغایر او حمل می‌شود که اگر این‌گونه نباشد مصداق، مصداق بالذات نیست. و ذاتی ذاتی نیست. همان‌گونه که مفهوم سواد از طبیعت سواد همراه با عزل نظر از اینکه عدم بیاض هست، یا نیست، انتزاع و حمل می‌شود و به همین خاطر است که حمل ذات و ذاتیات شیء بر شیء به‌ضرورت ذاتی است. حال اگر ذات ازلی باشد ضرورت ازلی و اگر ازلی نباشد، ضرورت ذاتی غیر ازلی است. پس از این تمهید می‌گوییم: انتزاع مفهوم وجود از طبیعت وجود و حمل این مفهوم بر طبیعت، به اعتبار نفس همان طبیعت و با عزل نظر از جمیع اعتبارات و حیثیت‌های تعلیلیه و تقیدیه است، پس حمل مفهوم وجود بر طبیعت وجود به‌نحو ضرورت ذاتیه است و از آنجاکه این طبیعت ازلی است، چرا که در غیر این صورت این طبیعت باید علت داشته باشد و تقدم شیء بر نفس خود لازم می‌آید، پس حمل مفهوم وجود بر طبیعت وجود به‌نحو ضرورت ازلی می‌باشد. حال که امر بدین شکل است، وجود مأخوذ به‌نحو لابشرط همان حضرت حق و واجب تعالی می‌باشد نه وجود مأخوذ به‌نحو بشرط لا، چرا که قید به شرط لا، نقش و دخلی، در انتزاع، حمل و ضرورت ازلی طبیعت وجود ندارد، چرا که مفهوم وجود از طبیعت وجود بدون ملاحظه غیر انتزاع می‌شود و قید به شرط لا، ملاحظه غیر است (قیصری، ۱۳۷۵: ۲۶).

می‌توانیم این برهان را به شکل زیر تحلیل کنیم:

یک. مصداق بالذات هر مفهوم آن چیزی است که مفهوم از آن با عزل نظر از جمیع مایغایر آن اعم از حیث تقیدی و حیث تعلیل انتزاع و حمل می‌شود و الا آنچه مصداق بالذات انگاشته‌ایم مصداق بالذات نیست، و آنچه ذاتی انگاشته‌ایم، ذاتی نیست.

دو. به دلیل فوق است که ذات شیء و ذاتیات شیء به‌ضرورت ذاتی بر شیء حمل می‌شوند.

سه. اگر ذات مفروض فرض عدم نداشته باشد ضرورت حاصل ضرورت ازلی و اگر فرض عدم داشته باشد ضرورت غیرازلی است. تعبیر «فرض عدم نداشتن» که به بهترین شکل ضرورت ازلی را باز می‌نمایاند را مدیون قطب رازی در شرح المطالع هستم (رازی، بی‌تا: ۱۴۷).

چهار. مفهوم وجود دارای مصداق بالذات و طبیعت عینی است.

پنج. انتزاع مفهوم وجود و حمل آن از طبیعت وجود با چشم‌پوشی از تمام حیثیت‌ها و اعتبارات، اعم از تعلیلی و تقیدی محقق می‌شود.

شش. حمل مفهوم وجود بر طبیعت وجود به ضرورت ذاتیه است.

هفت. طبیعت و مصداق وجود فرض عدم ندارد، لذا ضرورت در این مقام ذاتی ازلیه است.

هشت. اگر طبیعت و مصداق وجود فرض عدم داشته باشد و ازلی نباشد، لازم می‌آید که طبیعت عینی و مصداق وجود، دارای علت باشد و لازمه علت داشتن طبیعت وجود، تقدم شیء بر نفس خویش است که بدهتاً باطل است.

نه. اگر وجود مأخوذ به شرط لا، واجب باشد، لازم می‌آید که «مأخوذ به شرط لا بودن» دخل و نقشی در انتزاع مفهوم وجود و حمل مفهوم وجود بر طبیعت وجود و ضرورت ازلی این طبیعت داشته باشد و این لازم باطل است.

۱۰. دلیل بطلان تالی این است که «قید به شرط لا بودن» به نحوی ملاحظه غیر است، حال آنکه گفته شد مفهوم وجود از طبیعت وجود بدون هیچ گونه ملاحظه‌ای انتزاع و حمل می‌شود.

۱۱. پس وجود لا بشرط همان واجب و حضرت حق، جل و علا، می‌باشد.

مقدمات فوق نیازمند توضیح‌اند. مفاد مقدمه چهارم این است که مفهوم وجود دارای مصداق و فرد بالذات است. این ایده بنیادین‌ترین اندیشه ملاصدرا است که به عنوان اصالت وجود نام‌بردار است. ملاصدرا در مشاعر تصریح دارد مفهوم و عنوان وجود دارای فرد است:

وجود لازم است که در خارج دارای مصداق باشد به نحوی که این عنوان، بالذات و

به نحو شایع بر آن حمل شود و هر عنوانی که بر شیء در خارج صدق نماید، آن شیء

فرد اوست، و آن عنوان در آن محقق است. لذا برای مفهوم وجود در خارج فرد

محقق است (ملاصدرا، ۱۳۷۶: ۴۸).

اما نکته‌ای دیگر که ذیل این مقدمه باید دانست و در ادامه فرایند اثبات بسیار به کار ما خواهد آمد این است که «بحث اصالت وجود مآخر از اثبات نحوه خاصی از وجود نیست. به این توضیح که اصالت وجود متفرع بر نفی سفسطه و قبول اصل واقعیت است. سپس این پرسش مطرح می‌شود که این واقعیت، مصداق کدام یک از مفاهیم، وجود یا ماهیت در خارج تواند بود. لذا این پندار که بحث از اصالت وجود مآخر از اثبات نحوه خاص از وجود نظیر وجود معمولی است، پنداری ناصواب است (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۳۲۳). کلام علامه طباطبایی در نهجیه نیز بر این مطلب صراحت دارد (طباطبایی، ۱۴۲۴: ۱۴).

مقدمه پنجم، حاصل مقدمه اول و چهارم است؛ به این نحو که چون وجود دارای فرد بالذات است پس مفهوم وجود از مصداق وجود با عزل نظر از تمام حیثیت‌ها انتزاع و حمل می‌شود. مقدمه ششم، بر مواضعه مقدمه دوم استوار است.

در مقدمه هفتم با یک ادعای بزرگ مواجه می‌شویم، به این نحو که پس از پذیرش فرد بالذات برای عنوان وجود، بیان می‌شود که این مصداق فرض عدم ندارد یعنی در هیچ وضعی نمی‌توان فرض کرد که این مصداق متنفی شود، لذا مفهوم وجود بر فرد بالذات و مصداق وجود به ضرورت ذاتیه ازلیه، حمل می‌شود. اما به راستی چرا این گونه است؟ بنابر مقدمه هشتم، پاسخ آقا محمدرضا قمشه‌ای به این پرسش این است که اگر این گونه نباشد و طبیعت وجود فرض عدم داشته باشد لازم می‌شود طبیعت و حقیقت عینی وجود دارای علت باشد، و این علت غیر وجود نمی‌تواند باشد؛ زیرا غیر وجود یا عدم است و یا ماهیت. و چنانچه علت وجود باشد لازم می‌آید که شیء بر نفس خویش مقدم شود که آشکارا باطل است. بنابر مقدمه نهم و دهم، واجب، برخلاف اندیشه فیلسوف وجود بشرط لا نیست چرا که «بشرط لا» قید و نحوی ملاحظه غیر است و با مقدمه پنجم استدلال سازگاری نخواهد داشت.

تحلیل و تطبیق برهان آقا محمدرضا قمشه‌ای

با دو تقریر از تقریرهای برهان صدیقین

بی تردید سنگ بنای این اثبات پذیرش طبیعت وجود به عنوان حقیقتی است که فرض عدم ندارد. پذیرش این سنگ بنا نیازمند مقدمه‌ای است: توضیح اینکه اصطلاح «طبیعت وجود» که در بیان آقا

محمدرضا قمشه‌ای آمده همان بنیانی است که از طرف استاد جوادی آملی در بررسی برهان‌های لایشرط مقسمی به چالش کشیده شده است. به‌راستی در این باره چه می‌توان گفت؟ آیا در خارج، طبیعت وجود داریم، یا مصداق‌های مقید وجود که از آنها طبیعت وجود انتزاع شده است؟ و به‌راستی چرا این مصداق، به هرگونه فرض شود، فرض عدم ندارد؟

اصطلاح طبیعت وجود که من آن را مرادف با «وجود من حیث هی» می‌گیرم در کلام اهل حکمت و از جمله ملاصدرا شایع است. وی در منهج اول، مرحله اول/سفار (ملاصدرا، ۱۳۴۰، ج ۱: ۷۶) فصلی تحت عنوان اینکه «حقیقت وجود به‌هیچ‌وجه از وجوه، علت ندارد» منعقد نموده است، که ناظر به حقیقت «وجود من حیث هی» می‌باشد و این حکم چنانچه شارحان گفته‌اند ناظر به حقیقت مطلقه وجود بوده و شامل مراتب مقیده آن نمی‌شود (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۳۹۳).

همین طبیعت وجود است که ملاصدرا آن را واحد به وحدت عددی نمی‌داند:

طبیعت وجود مطلق بهره‌مند از وحدت عمومیه‌ای است که به‌مانند وحدت اشخاص جزئی نیست و هر طبیعی که وحدت آن مانند وحدت وجود مطلق باشد جایز است که متقدم بر آن از لواحق متأخر بر آن نیز باشد بلکه وجود مطلق به ذاته متقدم و متأخر و سابق و لاحق است (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۱۴۳).

استاد مصباح یزدی چنین پنداشته‌اند که موضوع قرار دادن «وجود من حیث هو» از برای محمولات فلسفی از رسوبات اندیشه اصالت ماهیت و ناشی از قیاس مفهوم وجود با کلی طبیعی نزد قائلان به اصالت ماهیت می‌باشد (مصباح یزدی، ۱۴۰۵: ۴۱). حال آنکه استاد جوادی آملی بدون نام بردن از گوینده سخن، انکار و تحقق وجود من حیث هو در خارج را ناشی از قیاس حقیقت وجود با مفاهیم ذهنی، دانسته‌اند (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۳۹۳). میرزا مهدی آشتیانی نیز تصریح دارد که باید توجه کرد مطلق در باب وجود به‌مانند مطلق مفهومی و کلی طبیعی نیست که جز در پرتو و ظل افراد محقق نمی‌شود، بلکه مطلق وجودی، بالذاته تحقق و فعلیت و تحصیل است (آشتیانی، ۱۳۶۷: ۴۶۰).

لذا اینکه گفته می‌شود طبیعت وجود سبب ندارد، ناظر به کلام صریح ملاصدرا در/سفار است. حال به مطلب فوق نکته‌ای که پیش‌تر بدان تذکر دادم را بیافزایید که «بحث اصالت وجود متأخر از اثبات نحوه خاصی از وجود نیست». بنابراین از آنجا که در بحث اصالت وجود پای مرتبه‌ای از وجود

را به میان نمی آورد و اینکه می توان از طبیعت وجود من حیث هو، سخن گفت، می توان برهانی بر اثبات حضرت حق، عرضه داشت که در آن نظر به حقیقت صرف وجود من حیث هو می باشد و پای هیچ مرتبه وجودی نیز به میان کشیده نمی شود. برخلاف گفته استاد جوادی آملی، دو تقریر از تقریرهای برهان صدیقین وجود دارد که در آنها پس از اثبات و پذیرش فرد داشتن وجود، نظر در همین «الوجود» و ضرورت ازلی آن نتیجه گیری می شود. یکی از این تقریرها متعلق به سبزواری است که هم در شرح دعای صباح آمده است و هم در تقریر خلفی که سبزواری از برهان صدیقین در شرح منظومه ارائه می نماید. تقریر دیگر در کلام میرزا مهدی آشتیانی در تعلیقه بر منظومه عرضه شده است و وی از آن به عنوان تقریری که در زبان عرفا معروف است نام می برد.

خلاصه تقریر میرزا مهدی آشتیانی چنین است: تردیدی در حقیقت وجود، به معنای صرف وجود که جامع جمیع کمالات وجود و طارد جمیع غیرسرخ وجود است، وجود ندارد، و این مطلب پس از اثبات اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت، و اینکه وجود حقیقتی است که بالذات، تحقق فعلیت و منشأ آثار می باشد نتیجه می شود و این حقیقت وجود، صرف است.

حقیقت وجود صرف به این معنی، فرض عدم ندارد؛ چراکه برای طرد عدم نیازمند حیث تقیدی نیست که ظاهر است، و نیازمند حیث تعلیلی نیست، زیرا اگر بهره مند از حیث تعلیلی باشد علت آن وجود نیست، چراکه وجود صرف است و صرف الشی لا یتثنی، و خود نیز علت خود نمی تواند باشد، زیرا تقدم شیء بر نفس خود لازم می شود.

پس وجود اصیل، چنانچه به معنای جامع جمیع کمالات، لحاظ شود، فرض عدم ندارد و واجب است (آشتیانی، ۱۳۶۷: ۴۹۰).

اما سبزواری در شرح دعای صباح چنین آورده است:

الوجود الحقیقی و هو حقیقه الوجود اگر واجب باشد که مطلوب ثابت است و الا مستلزم آن است چراکه درحقیقت مرسل وجود امکان نه به معنای سلب ضرورتین، و نه جواز طرفین، و نه تساوی نسبتین، راه ندارد (سبزواری، ۱۳۷۵: ۲۷).

در این تعبیر هیچ سخن از مرتبه وجود نیست، و آنچه محور تأمل هست حقیقت مرسل وجود است. سبزواری حقیقت مرسل را این گونه تبیین می کند:

حقیقتی که جامع جمیع آنچه از سنخ او می‌باشد هست و بذاته از غرائب خود که عدم و ماهیت است، مبری می‌باشد (سبزواری، ۱۳۷۵: ۲۷).

سبزواری در شرح منظومه نیز چنین می‌آورد: «الوجود» یعنی حقیقت وجود که اصالت آن اثبات شده واجب است» وی در دو تعلیقه این وجود را به «صرف» و «مرسل» تفسیر می‌کند که عدم بر او ممتنع است چرا که صرف است و صرف الشی لا یثنی و لا یتکرر، پس نمی‌تواند غیر از وجود امری باشد که حقیقت صرف وجود بدان تعلق گیرد و عدم آن حقیقت صرف از مرتبه علت او انتزاع شود (سبزواری، بی‌تا: ۱۴۶). و حقیقت مرسل نیز که بیان آن در شرح دعای صباح گذشت.

سبزواری در شرح منظومه تصریح دارد که در این تعبیر، افزون بر اینکه از دور و تسلسل استفاده نشده، به مرتبه وجود نیز تمسک نشده است لذا او ثق و اخصر است (سبزواری، بی‌تا: ۱۴۶).

توجه کنید که «حقیقت وجودی» که مجرای برهان صدیقین را تأمین می‌کند به مرسل و صرف در کلام سبزواری و به صرف در کلام آشتیانی تعبیر شد و به نزد هر دوی آنها، جامع جمیع کمالات وجودی و طارد جمیع غیرسنخ وجود، تفسیر شد. مقتضای براهین اصالت وجود فرد داشتن عنوان وجود است به‌عنوان مصداقی که تحقق بالذات دارد و سخن از تحقق نحوه خاصی از وجود، نظیر وجود محمولی نیست.

در برهان صدیقین به همین مصداق عطف نظر می‌شود، به‌عنوان حقیقتی که غیر برای او، و علت برای او متصور نیست. لذا این مصداق وجودی فرض عدم ندارد، و ازلی است چرا که غیر این سنخ حقیقت، یا ماهیت است و یا عدم و هیچ کدام از آنها نمی‌تواند به‌عنوان علت یا مبدأ برای وجود، فرض شود.

ملاصدرا در تعلیقه بر الهیات شفا، تصریح دارد که صدیقون، با نظر در «طبیعت وجود» برهان بر حضرت حق می‌آورند (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۸۶).

آنچه جان‌مایه تمام این تحلیل‌ها و گزارش‌هاست اینکه اصطلاح «طبیعت وجود» که در برهان آقا محمدرضا قمشه‌ای محور تأمل قرار گرفته است، در فلسفه ملاصدرا و در عبارت‌های صریح او و شارحان، به کار رفته است و این «طبیعت وجود» چون غیر برای او متصور نیست، علت نمی‌تواند داشته باشد. بنابراین وجود به این لحاظ حیث تحلیلی نخواهد داشت و واجب است. ملاصدرا تصریح دارد «لا سبب به، لا سبب منه، لا سبب عنه، لا سبب فیه و لا سبب له» (ملاصدرا، ۱۳۴۰، ج ۱: ۷۷).

حال توجه کنید چگونه برهان آقا محمدرضا قمشه‌ای - آن گونه که ما تحلیل کردیم در مقدمه هفتم و هشتم خود - برهان صدیقین را در خود جای داده است و در آن ساحت هرگز سخن از «مرتبه وجود» به بیان نمی‌آید. لذا کلام استاد جوادی آملی در باب برهان‌های صدیقین خالی از دقت است. برهان‌هایی به این تقریر برای وجود مرتبه ایجاد نمی‌نمایند؛ لذا توان اثبات حقیقت لای بشرط مقسمی را دارند.

نتیجه:

یک. آنچه مقتضای براهین اصالت وجود است فرد داشتن وجود است به‌عنوان مصداقی که تحقق بالذات دارد و سخن از تحقق نحوه خاصی از وجود نظیر وجود محمولی نیست.

دو. در فلسفه ملاصدرا می‌توان از «طبیعت وجود» به‌عنوان امری عینی و نه ذهنی سخن گفت، آن را محکوم‌علیه قرار داد، و آن را مجرای برهان ساخت چنان‌که به تصریح ملاصدرا مجرای برهان صدیقین نظر در همین «طبیعت وجود» است و ملاصدرا در فصلی از *فصول/سفار*، از «سبب» نداشتن آن سخن گفته است.

سه. تقریرهایی از برهان صدیقین وجود دارند که در آن‌ها نظر در همین «طبیعت وجود» است و در آن‌ها پای هیچ مرتبه از وجود و تشکیک وجود در میان نیست.

چهار. آقا محمدرضا قمشه‌ای از نظر در همین «طبیعت وجود»، به‌عنوان مصداقی که فرض عدم ندارد، برهانی در اثبات حقیقت لای بشرط مقسمی، بر ساخته است که خلاصه آن در تعلیقات تمهید *القواعد* و مفصل آن در *تعلیقات مقدمه قیصری* آمده است و به تصریح خود ایشان الهام حضرت حق به ایشان است و از دیگر بیان‌های راجع به مسئله تمام‌تر است.

پنج. جوهره برهان صدیقین به تقریر سبزواری و میرزا مهدی آشتیانی، در کلام آقا محمدرضا قمشه‌ای آمده است. به بیانی دیگر پس از طرح چند اصل مسلم و طرح برهان صدیقین و نتیجه‌گیری ضرورت ازلی «طبیعت وجود» این بیان افزوده می‌شود که «قید بشرط لا» دخل و نقشی در انتزاع و حمل مفهوم وجود و ضرورت ازلی آن ندارد. لذا «وجود لای بشرط مقسمی» حضرت واجب است و نتیجه بیان این می‌شود که وجود تنها یک شخص و فرد مطلق دارد.

شش. لذا کلام استاد جوادی آملی در به چالش کشیدن «مصدق طبیعت وجود» موجه نیست؛ همان‌گونه که تصریح ایشان بر فلسفی بودن و رتبه ایجاد نمودن و مبتنی بر تشکیک بودن تمام برهان‌های صدیقین خالی از دقت است.

کتاب‌نامه:

- ابن ترکه، صائِن الدین علی ابن محمد. (۱۳۶۰)، تمهید القواعد، حواشی از آقا محمدرضا قمشه‌ای و آقا میرزا محمود قمی.
- آشتیانی، میرزا مهدی. (۱۳۶۷)، تعلیقه بر شرح منظومه حکمت، به اهتمام عبدالجواد فلاطوری و مهدی محقق، دانشگاه تهران.
- آملی، سید حیدر. (۱۳۸۶)، جامع الاسرار و منبع الانوار، به تصحیح هانری کرین و عثمان یحیی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۲)، تحریر تمهید القواعد، قم: الزهرا.
- _____ . (۱۳۷۵)، رَحِیقِ مَخْتوم، قم: اسرا.
- رازی، قطب‌الدین. (بی‌تا)، شرح المطالع فی المطلق، قم: کتب نجفی.
- سبزواری، حاج ملا هادی. (بی‌تا)، شرح المنظومه، قم: مصطفوی.
- _____ . (۱۲۷۵)، شرح دعای صباح، تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران: دانشگاه تهران.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۴۲۴ق)، نه‌ایته الحکمه، تحقیق عباسعلی زارعی، قم: بوستان کتاب.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد شیرازی. (۱۳۴۰)، الحکمة المتعالیه فی اسفار اربعه العقلیه، چاپ دوم، مطبعه سلمان‌زاده، قم: طلعه نور.
- _____ . (۱۳۸۲)، شرح و تعلیقه صدرالمآلهین بر الهیات شفا، تصحیح، تحقیق و مقدمه نجفقلی حبیبی، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- _____ . (۱۳۷۶)، شرح رساله المشاعر، تصحیح سید جلال آشتیانی، تهران: امیرکبیر.

-
- _____ . (۱۳۸۱)، شواهد الربوبیه فی مناهج السلوکیه، تصحیح سید جلال آشتیانی، قم: بوستان کتاب قم.
- قیصری رومی، محمد داوود. (۱۳۷۵)، شرح فصوص الحکم، به کوشش سید جلال الدین آشتیانی، تهران: علمی فرهنگی.
- مصباح، محمد تقی. (۱۴۰۵)، تعلیقه علی نهایه الحکمه، قم: مؤسسه طریق حق.